

دوشنبه • ۷ بهمن ۱۳۹۲ • سال یازدهم • شماره ۱۹۳۸ • ۷

شرق روزنامه

ادبیات و کتاب

زوال کلنل همان زوال پدر است	صفحه ۸
درباره لویی‌فردینان سلین و رمان «شمال»	صفحه ۹
روزنامه	صفحه ۱۰

به عبارت دیگر*
جواد ماه‌زاده

اگر خواننده این ستون هستید، این نکته را در ذهن داشته باشید که تازه‌هایی که به‌عنوان پرِفروش معرفی می‌کنیم، جز در مواردی تیراژی بیش از سایر کتاب‌ها ندارند اما به‌دلیل ویژگی‌های محتوایی یا نام نویسندگان و مترجمان‌شان، بیش از سایر کتاب‌ها موردتوجه قرار گرفته‌اند.

یادداشت‌های روزانه؛ ۳۰ روز با نجف دریابندری

مهدی مظفری-ساوچی از همکاران روزنامه‌نگار مسا این روزها کتاب «یادداشت‌های روزانه» را منتشر کرده که حاصل دیدارهای او با نجف دریابندری است.
خواندن حرف‌ها و خاطره‌های این مترجم بزرگ - فارغ از موضوع یا روش انجام مصاحبه - جذاییت‌های خودش را دارد؛ به‌ خصوص که

برخی یادداشت‌ها به‌طور تصادفی پیدا شده یا براساس شنیده‌های ضبط‌نشده تنظیم شده باشد. در این گفت‌وگوهای دوستانه و خاطره‌وار در شرکت نفت و همکاری با ابراهیم گلستان تا لنین و مارکس و نوشین و گل‌سرخی و نیز دکتر محمد مصدق حرف به میان آمده است. ترجمه‌ها و فعالیت‌های شخصی دریابندری هم که جای خود دارد. او در بخشی از حرف‌هایش می‌گوید «اتهام‌هایی که به مصدق روا کرده بودند، آنقدر سنگین بود که اگر می‌خواستند حکم قضایی واقعی به او بدهند باید اعدامش می‌کردند. اما جایگاه مردمی مصدق این اجازه را به حکومت روزنامه‌ها خوانده نوشت که نویسنده و برنده نوبل ادبیات بودام، اما اگر ممکن می‌گود تا وقتی نوشته‌ها و تحقیقاتش را به‌صورت داستان می‌نویشته دیگر به رمان‌نویسی احساس نیاز نمی‌کرده است. ساراماگو دیگر نویسنده‌ای است که حداد سراغش رفته است. جهانیه حداد قبل از این گفت‌وگو؛ «الهام شرط نویسندگی نیست»، تصویری از ساراماگو ارایه می‌دهد. او می‌گوید، بعد از مرگ نواز شریف، من به‌تازگی به پاکستان رفتم و دیدم که مردم با چوگان سرور کار ندارند، هنوز نام گوی و چوگان شنیده می‌شود.

مروری بر «سارقان آتش»*
نوشتن یعنی تحریف

پایتذ زرتاشی: کتاب «سارقان آتش»، گفت‌وگوهایی است در باب رمان و شعر با نویسندگان مطرح جهان؛ امبرتو اکو، ژوزه ساراماگو، پتر هانتکه، پل آستر و... که جهانیه حداد، روزنامه‌نگار و شاعر لبنانی بیشتر آنها را در روزنامه «النهار» منتشر کرده است. در نخستین گفت‌وگوی کتاب، «متن از نویسنده‌اش باهوش‌تر است» امبرتو اکو از جهان داستانی‌اش می‌گوید. اکو خود را «نمونه برعکس رمان‌نویس زودرس» می‌خواند. چون از پنجاه گذشته بود که نخستین رمانش را با عنوان «نام گل سرخ» منتشر کرد که فوراً به موفقیتی کم‌نظیر دست یافت و او را شهرت جهانی بخشید. اکو نویسنده رمان ایده است «رمان ایده فلسفی با همه قدرت و حدود یک ایده فلسفی»، اکو می‌گوید تا وقتی نوشته‌ها و تحقیقاتش را به‌صورت داستان می‌نویشته دیگر به رمان‌نویسی نیاز نمی‌کرده است. ساراماگو دیگر نویسنده‌ای است که حداد سراغش رفته است. جهانیه حداد قبل از این گفت‌وگو؛ «الهام شرط نویسندگی نیست»، تصویری از ساراماگو ارایه می‌دهد. او می‌گوید، بعد از مرگ نواز شریف، من به‌تازگی به پاکستان رفتم و دیدم که مردم با چوگان سرور کار ندارند، هنوز نام گوی و چوگان شنیده می‌شود.

مروری بر «سارقان آتش»*
نوشتن یعنی تحریف

پایتذ زرتاشی: کتاب «سارقان آتش»، گفت‌وگوهایی است در باب رمان و شعر با نویسندگان مطرح جهان؛ امبرتو اکو، ژوزه ساراماگو، پتر هانتکه، پل آستر و... که جهانیه حداد، روزنامه‌نگار و شاعر لبنانی بیشتر آنها را در روزنامه «النهار» منتشر کرده است. در نخستین گفت‌وگوی کتاب، «متن از نویسنده‌اش باهوش‌تر است» امبرتو اکو از جهان داستانی‌اش می‌گوید. اکو خود را «نمونه برعکس رمان‌نویس زودرس» می‌خواند. چون از پنجاه گذشته بود که نخستین رمانش را با عنوان «نام گل سرخ» منتشر کرد که فوراً به موفقیتی کم‌نظیر دست یافت و او را شهرت جهانی بخشید. اکو نویسنده رمان ایده است «رمان ایده فلسفی با همه قدرت و حدود یک ایده فلسفی»، اکو می‌گوید تا وقتی نوشته‌ها و تحقیقاتش را به‌صورت داستان می‌نویشته دیگر به رمان‌نویسی نیاز نمی‌کرده است. ساراماگو دیگر نویسنده‌ای است که حداد سراغش رفته است. جهانیه حداد قبل از این گفت‌وگو؛ «الهام شرط نویسندگی نیست»، تصویری از ساراماگو ارایه می‌دهد. او می‌گوید، بعد از مرگ نواز شریف، من به‌تازگی به پاکستان رفتم و دیدم که مردم با چوگان سرور کار ندارند، هنوز نام گوی و چوگان شنیده می‌شود.

اگر موافق باشید ادامه گفت‌وگو را درباره ادبیات عرب و مشخصا ادبیات معاصر عرب ادامه دهیم. ادبیات امروز عرب چقدر تحت تأثیر میراث و سنت ادبی عربی است؟
اگر بخوابیم ادبیات امروز عرب را بررسی و تقسیم‌بندی کنیم، با چند چهره یا جریان گوناگون روبه‌رو می‌شویم. عده‌ای در قرن نوزدهم عربی می‌نوشتند اما در آثارشان سنت‌شکنی می‌کردند و از نثر مسجع مفق‌ای دلگیرکننده و آزاررسان و دشوار روبرمی‌گرداند و می‌کوشیدند تا زبان اثرشان را طبیعی کنند. در اینجااست که می‌بینیم یک موج جدیدی پیدا شد که نمونه‌های زیادی می‌توان در دل اِیسن جریان نام برد. با این حال اگرچه این موج جدید با ادبیات دوران پیش از خود تفاوت‌های زیادی دارد، اما هنوز شیوه گفتارش همان مغلق‌گویی و به‌کاربردن کلمات دشوار است و به زبان عادی سخن نمی‌گوید. این جریانی مربوط به ادبیات قرن نوزدهمی عربی است. به‌عبارتی در این دوره افراد در حال خروج از سنت هستند اما گه‌گاهی روشنی از سنت قدما را هم در کارشان حفظ می‌کنند و این ویژگی در نوشته‌هایشان آشکار است.

اسا بعد از این وقتی جلوتر بیایم، ناگهان کار ادبیات عرب به کار ادبیات ما شبیه می‌شود، مثلاً ما در ادبیات خودمان می‌بینیم که نویسنده‌ای در قرن بیستم کتابی نوشته که سر سوزنی از سنت‌های واقعی ادبی ما در آن دیده نمی‌شود. در اینجا دیگر خبری از شیوه‌های ادبی قدیمی مثل سجع و قافیه‌پردازی و... نیست. در این نقطه است که ادبیات عرب هم شبیه ادبیات ما می‌شود و از سنت‌های خودش به کلی می‌پُرد و رزایش به کلی عوض می‌شود، مثلاً اگر ما زبان صادق هدایت را برای رودکی بخوانیم، او یک کلمه از آن هم نمی‌فهمد. در ادبیات عرب هم همین شرایط وجود دارد.

ضمناً در این دوره انبوهی نویسنده معاصر عرب به میدان آمدند و آثار زیادی هم از غرب به‌طور گسترده به عربی ترجمه شد. حتی به‌نظرم ترجمه از آثار غربی را آنها کمی زودتر از ما هم شروع کردند به این خاطر که در مرزهای عثمانی بودند و امپراتوری عثمانی هم تا جنگ جهانی اول تمام کشورهای عربی را در درون مرزهای خود داشت و بعد از آن بود که مصر و شام مستقل شدند.

✎ این شباهتی که می‌گویید بین وضعیت ادبیات عرب و ادبیات ما وجود دارد، هم شامل نثر می‌شود و هم شامل شعر؟

بله، شرایط بسیار شبیه به هم است. حالا هم ما همان در‌دسرهایی را داریم که آنها دارند. امروز اگر یک روشنفکر عربی بخواید یک چیزی درباره علم پزشکی یا علم المعانی یا زبان‌شناسی بنویسد، با کمبود انبوهی از اصطلاحات روبه‌روست. اتفاقاً نرم گذشته در دانشکده ادبیات همین درس «بحران مصطلح‌شناسی» را داشتیم. در یک تحلیل و تحقیق ادبی مقدار زیادی اصطلاحات امروزی باید به کار گرفته شود که گاه زبان فارسی و عربی فاقد آنند. یا حتی کلمه‌ای مثل روان‌شناسی را در نظر بگیرید. روان‌شناسی که از آسمان نیامد، علم به نسبت تازه‌ای است که در چند دهه اخیر در ایران در این سطح مطرح شده است. ما پیشتر کلمه‌ای برای علم Psychology نداشتیم و بعد از این بود که کلمه روان‌شناسی را معادل آن قرار دادیم. عرب‌ها هنوز که هنوز است لغتی برای روان‌شناسی ندارند و آن را Psychology می‌نامند.

زبان ما هنوز بعضی گویایی‌ها را ندارد و زبان عربی هم همین‌طور است. اینکه بگوییم زبان عربی عالی است و نقعی ندارد درست نیست، متون بزرگ عربی به جای خود، اما ما در زبان‌های فارسی و عربی برای بیان مسایل امروزی دچار کش‌وقوس هستیم. این کش‌وقوس خطر می‌آید که در ادبیات عربی این خطر بزرگی بود که البته حالا کمی فروکش کرده. اما آن خطر این است که نویسندگان از نوشتن به زبان فصیح عربی دست بردارند و به زبان خودشان بنویسند. در این حالت خطر شدید می‌شود به این معنا که آنچه را که یک‌نفر تونس به زبان عامیانه خودش می‌نویسد، به هیچ‌وجه برای یک عراقی قابل فهم نیست. اخیراً چند رمان عربی می‌خواندم که بعضی از آنها آثار خوبی هم هستند اما همه به زبان عامیانه نوشته شده‌اند. من این رمان‌ها را نمی‌فهمیدم چرا که روی لهجه آنها کار نکرده‌ام. اما با تجربه‌ای که در زبان عربی دارم و با تلاشی که کردم سعی کردم اصل اینها را پیدا کنم و خواندن رمان را پیش ببرم.

*** انتشارات نیلوفر، ترجمه احسان موسوی‌خحالتی**



عکس از امیر انجیر، شرق

گفت‌وگو با آذر تاش آذرنوش به مناسبت انتشار «تاریخ چوگان»:

جای ایران در ادبیات معاصر عرب خالی است

پیام حیدر قزوینی

چوگان در ایران سابقه ساسانی دارد و بی‌تردید می‌دانیم که از اواخر دوره اشکانیان چوگان در ایران رواج داشته و به‌عنوان یکی از اصول آموزش مطرح بوده است. این مسائله‌ای قطعی است و برایش سند وجود دارد. از چوگان در ایران به‌عنوان یک بازی ملی یاد شده و ادبیات ایران هم آنکده از روایت‌های تاریخی و استعاره‌های زیبای ادبی درباره چوگان است. حتی گفته‌اند از دورانی که افسانه و تاریخ درهم آمیخته بودند تا سده هجدهم میلادی چوگان در ایران رواج داشته است.

✎ شما برای بررسی حضور چوگان در شعر فارسی یک تقسیم‌بندی انجام داده‌اید و اشعار را در سه‌دسته طبقه‌بندی کرده‌اید. یکی آثاری که در آن چوگان در معنای واقعی‌اش به کار رفته، دیگری ادبیات تمثیلی و در نهایت هم انبوه تک‌بیت‌هایی که به ترکیب‌های گوناگون گوی و چوگان پرداخته‌اند. اما ظاهراً وجه غالب اشعار در دسته دوم یعنی ادبیات تمثیلی جای دارند. مبنای این تقسیم‌بندی در پژوهشتان چیه بوده است؟

ما با دو مساله روبه‌رویم: من که چوگان‌بازم و ضمناً محقق، دلم می‌خواهد که در منابع به مواد ملموسی درباره چوگان دست پیدا کنم. اما هر چه می‌گردم می‌بینم که در آثار و اشعار ما حرفی درباره قواعد و فنون چوگان زده نشده است. در حالی که چوگان بسیار فنی است و اصول خودش را داراست که اگر رعایت نشود می‌تواند خطر آفرین باشد. اما با اینکه کتاب‌های ما کاری با اصول چوگان نداشته‌اند، درباره خود چوگان رساله‌های جالبی داریم. مخصوصاً برای شاه طهماسب صفوی چندین رساله داریم که متأسفانه من یکی از آنها را پیدا کرده‌ام و شرحش به تفصیل در کتاب آمده است. در این رساله‌ها بازی چوگان حضور دارد اما به نفس و تکنیک بازی توجهی نداشته‌اند مثلاً شانه‌ما فردوسی اینگونه است. اما کتابی که درباره شاه طهماسب نوشته شده، یک جزوه قطور شعر است که اشعار و استعاره‌های آن گاه تکراری است و گاه هم خوب. من در تقسیم‌بندی با این مساله روبه‌رو بودم که این اثر را چگونه باید طبقه‌بندی کرد؟ آیا باید در دسته ادبیات قرار گیرد یا جزو آثاری که به نفس بازی چوگان پرداخته‌اند؟ من این کتاب را جدا کرده و جزو بازی‌های چوگانی آورده‌ام به این معنا که در اینجا سخن درباره چوگان است. ما با یک پدیده‌ای در ادبیات ایران مواجهیم که به گمانم از زمان عصری ربه‌بعد شکل گرفته و آن این است که ما گوی و چوگان را به‌عنوان ابزارهای استعاره در شعرمان به کار ببریم و بعد این را به‌قدری گسترش دهیم که در آخر دیگر حرف‌مان ربطی به خود چوگان نداشته باشد. از آن نقطه آغاز این استعاره‌های چوگانی مدام استفاده می‌شود و ادامه می‌یابد اما سر

تاریخ چوگان
آذر تاش آذرنوش
نشر ماهی
چاپ اول: ۱۳۹۲

سوزنی به خود بازی چوگان ربط ندارد و فقط استعاره است. البته در اینجا تشبیهات و تمثیل‌های زیبا فراوان دیده می‌شود اما کاش به خود چوگان هم می‌پرداختند.

✎ یعنی از زمان عصری ربه‌بعد است که چوگان در شکل و شمایلِ اینچنین وارد ادبیات تمثیلی می‌شود؟

به‌نظر من اولین کسی که به یک چنین تمثیلی دست می‌زند عنصری است. البته تقریباً همه شعرای این تمثیل را در آثارشان دارند و من مقدار زیادی از آنها را یافته و در اینجا تقسیم‌بندی کرده‌ام. ضمناً جدا از این اشعار، رساله‌هایی هم که در این‌باره هست نامشان را می‌توان در کتاب یافت و اینها را من تفکیک کرده‌ام. به‌جز همه اینها، بالاخره چوگان هزارو ۲۰۰سال است که در شعر فارسی به کار می‌رود و از این‌رو برای یافتن اشعاری که به چوگان پرداخته‌اند باید جست‌وجوی مفصلی انجام داد. وقتی دنبال چوگان در شعر فارسی می‌گردیم، می‌بینیم که ادبیات فارسی آنکده است که کلمه گوی و چوگان و تمثیل‌هایش. اما در مورد این تمثیل‌ها من سعی کرده‌ام که در کتاب یک تحقیق از نظر معاشناختی انجام دهم و در اینجا می‌بینیم که معنای‌ی که درباره گوی و چوگان به‌عنوان استعاره پیدا کرده‌ام، خیلی زیاد نیست. به عبارتی استعاره‌ها تکرار شده‌اند و گاه هم شکل اغراق‌آمیزی به خود گرفته‌اند. مثلاً اینکه گوی به آسمان برود و به ماه بچسبد و پایین نیاید، مربوط به سیاحوس است و هنوز هم که هنوز است این را می‌بینیم و تکرار در این زمینه زیاد است. ضمناً در طول تحقیقم درباره چوگان، دیدم آنقدر چوگان در ادبیات فارسی زیاد است که جای نقل‌کردن همه اشعار نیست و در نتیجه گزینشی در زمان‌های مختلف و میان شاعران گوناگون انجام دادم. در کتاب هم اشعار شاعران را از بعد معناشناختی تقسیم‌بندی و به عبارتی با رویکردی تماتیک کار کردم. مثلاً اگر یک نفر گفته زلف سیاه یار من چوب چوگان است، این را من در نمونه‌های بسامدی بررسی کرده‌ام که چندنفر از این استعاره استفاده کرده‌اند. یعنی صدیبت را انتخاب این استعاره را در این صبدیت بررسی کردم و مطمئنم که اگر هزاربیت هم انتخاب می‌کردم، نتیجه همین می‌شد که من در این کتاب در آورده‌ام.



آذر تاش آذرنوش از جمله استادان زبان و ادبیات قدیم عرب است که به ادبیات کلاسیک فارسی هم پرداخته و در آثارش به تعامل و ارتباط ادبیات عرب با ادبیات فارسی توجه داشته است. این وجه از کار او به‌خصوص در برخی از آثار او مثل «راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی»، «چالش میان عربی و فارسی» و «تاریخ ترجمه از عربی به فارسی» نمایان است. اما به جز این، ترجمه آثار بر جسته‌های مثل «مقدمه الشعر و الشعرا ابن قتیبه» و «موسیقی الکبیر» فارابی هم از جمله کارهای ترجمه‌ای آذرنوش است. اما به تازگی پژوهشی از آذرنوش با عنوان «تاریخ چوگان» در ایران و سرزمین‌های عربی توسط نشر ماهی منتشر شده که وجه ادبی این کتاب هم، اگرچه به موضوعی چون تاریخ چوگان پرداخته، برجسته است. آذرنوش نزدیک به ۴۰سال است که خود به ورزش چوگان می‌پردازد، اما در این کتاب، او به سراغ چوگان در فرهنگ فارسی و عربی رفته و ۱۰سال‌ای را هم صرف این پژوهش کرده است. او در این کتاب، حضور چوگان در آثار کهن و ادبیات کلاسیک فارسی را پی گرفته و پژوهش او نشان می‌دهد که شعر فارسی از همان آغاز با چوگان همراه بوده است. حضور گسترده چوگان در ادبیات کلاسیک فارسی باعث شده تا فصل جداگانه‌ای از کتاب آذرنوش به «چوگان در ادبیات» اختصاصی یابد. این گفت‌وگو به مناسبت انتشار کتاب «تاریخ چوگان» انجام شده اما در نیمه پایانی گفت‌وگو درباره وضعیت ادبیات معاصر عرب هم صحبت شده است. به اعتقاد آذرنوش، ادبیات معاصر ایران و جهان عرب، مسیری شبیه به هم را طی کرده‌اند و امروز نیز کش‌وقوس‌هایی مشابه دارند.

✎ چوگان در ادبیات کلاسیک فارسی و عربی حضور گسترده‌ای دارد و پژوهش شما در کتاب «تاریخ چوگان» نشان‌دهنده آکنده‌بودن فرهنگ فارسی و عربی از گوی و چوگان و اسب‌سواری است. قدمت ورود چوگان به ادبیات فارسی را تا چه دوره‌ای می‌توان پی گرفت؟

ادبیات ما در نخستین گامی که پا به عرصه وجود گذاشت با چوگان همراه بود. شعر کلاسیک فارسی شاعران قدیمی‌تر از رودکی هم دارد اما آنها شاعران چندان مهمی نیستند و چند بیتی از هر کدامشان باقی‌مانده که در آنها حرفی از چوگان زده نشده است. اما در قرن سوم و چهارم رودکی اولین کسی است که از چوگان صحبت می‌کند و عجیب است که طرز بیان و الفاظ رودکی درباره بازی چوگان خیلی معمولی است. به عبارتی او وقتی در شعرش صحبت از چوگان می‌کند حرف از چیز عجیب‌وغریبی نمی‌زند. حضور چوگان در شعر انکار برایش یک امر عادی بوده و حتی نوع استعاره‌ای که رودکی به کار می‌برد همانی است که هزارسال بعد شعرای دیگر به کار برده‌اند؛ زلف یار تعبیر به چوب چوگان شده و سر عاشق بیچاره هم گوی وسط بازی.

بعد از این چوگان در ادبیات ما پخش می‌شود و مخصوصاً به دربار غزنویان که می‌رسیم دیگر حضور چوگان همه‌جا دیده می‌شود. سلطان مسعود چوگان‌باز خوبی بوده و پدر او سلطان محمود نیز چوگان‌باز قهاری بوده و اصلاً دستگاهی برای چوگان نداشته‌اند. ما امروز چیزهایی را درباره آن دوران می‌توانیم حدس بزنیم اما مدار کمان آنقدر قوی نیست که با قطعیت بتوان نظر داد. من هم به‌عنوان محقق نمی‌توانم چیزهایی از تخیلات یا استنباط‌های خودم بنویسم. اما می‌توانیم با همین مدارکی که در دست داریم خیلی چیزها را استنباط کنیم و بگوییم یک سازمانی به نام سازمان چوگان در دربارها وجود داشته و بسیاری از مردم بوده‌اند که به این بازی عشق می‌ورزیدند. از این گذشته در سراسر ممالک ایران، چوگان‌باز روی رواج داشته و بازی چوگان یک ابزار شخصیت‌شناسی از افراد بوده است. مثلاً پادشاهی به افراشد سفارش می‌کند که وقتی نزد پادشاهی دیگر می‌روند فقط برایش نامه نیاورند و بگویند در آنجا چگونه چوگان بازی می‌کرده‌اند. به این ترتیب در آن دوره‌ها آیین بازی چوگان ابزاری برای کشف حقیقت هم بوده است. از طریق شعرای دربار سلطان محمود، مثل فرخی، درمی‌یابیم که او چقدر به چوگان علاقه داشته است. وقتی سلطان می‌میرد فرخی یک شعری می‌گوید که در آن یک محنه در چند بیت درباره چوگان‌بازی سلطان محمود به تصویر در آمده است. فرخی در این شعر حرف‌های غم‌انگیزی می‌زند و در مرثیه‌اش خطاب به سلطان می‌گوید بر خیز که می‌خواهیم چوگان‌بازی کنیم. سلطان محمود مرده و بر زمین افتاده و فرخی در بیتی از شعرش می‌گوید: «خیز شاها که به چوگانی گرد آمده‌اند!» آنکه با ایشان چوگان زد‌های چندین‌بار.

و بعد به دربار سلمانی که می‌رسیم دیگر قیامتی است و چوگان حضور گسترده‌تری دارد. در یکی از روایت‌هایی که در کتاب هم آورده‌ام، آمده که در این دوره در «ریگستان»، نام صحرایی که زیر بقار قرار داشته و از آنجا برای تمرین‌های نظامی و بازی چوگان استفاده می‌شده، ۱۲هزار مرد سوار گرد آمده بودند و همه با هم چوگان بازی می‌کردند. تصور کنید که چه صحنه‌ای بوده. یک صحرایی را درست می‌کردند که گروه‌گروه مردم با هم چوگان بازی می‌کردند. بعد هرچه به جلوتر که می‌آییم، در شعرمان اشاره به چوگان در پوشش استعاره و مجاز و کنایه بیشتر و استفاده از چوگان به‌عنوان یک بازی کمتر می‌شود.

✎ پس می‌توان گفت که از مهم‌ترین علت‌های حضور گسترده چوگان در شعر کلاسیک فارسی یکی هم این است که چوگان بخشی از زندگی روزمره مردم در آن دوره‌ها بوده؟